نقد و بررسی کتاب

جلال متینی

آن حکایتها
گفتگو و نقد هرمز کی با احسان نراقی
ناشر: جامعهٔ ایرانیان، تهران ۱۳۸۱
صفحات: ۳۲۰، بها ۲۰۰۰ تومان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در این کتاب آقای دکتر احسان نراقی دربارهٔ افراد و موضوعهای مختلف سخن گفته است. بدین جهت شاید بهتر این باشد که نخست فهرست عنوانهای کتاب را به شرح زیر از نظر بگذرانیم:

در فراز و فرود تجربه ای جهانی. زندان؛ یونسکو؛ کیارستمی؛ یونسکو و دغدغه های اجتماعی و سیاسی؛ زبان فارسی و ایران شناسی؛ سالهای پیش از انقلاب؛ میراث فرهنگی ایران، فرح دیبا، محمد رضاشاه؛ هویدا؛ شاه و روحانیت؛ امام موسی صدر؛ اشرف پهلوی؛ بختیار؛ مرتضی مطهری؛ تیمسار پاکروان و ساواک؛ سازمان مجاهدین خلق؛ نقش ارتش در انقلاب؛ تیمسار فردوست؛ نورالدین کیانوری؛ حزب توده؛ پنجاه و سه نفر؛ مهاجرت ایرانیان؛ لغو حکم اعدام؛ سیاست خارجی جمهوری اسلامی؛ ماسون ها در ایران؛ درسی از تاریخ معاصر؛ نگاهی به نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ [و سپس

تجدید چاپ نوشته های زیر:] ظهور خاتمی؛ گفتگو با اصحاب کیهان. نقد و نظر: دربارهٔ خشت خام؛ احسان نراقی، کسی که مثل هیچ کس نیست! یونسکو و استکبار جهانی؛ لژیون دونور؛ واقع گرای میانه رو؛ فهرست اعلام.

آقای دکتر نراقی در طی چهل پنجاه سال اخیر برای ما ایرانیان و عده ای از خارجیان نامی ست بسیار آشنا. او در ضمن موافقان و مخالفان زیادی داشته است و دارد، هم در رژیم پیش و هم در حکومت اسلامی، و هم در بین ایرانیان برون مرزی. علت این امر شاید این باشد که وی برای ارتباط خود با این و آن، موافق و مخالف، آخوند و غیر آخوند مرزی نمی شناسد. فی المثل وقتی استاد دانشگاه است و رئیس مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی، به جای آن که به مانند دیگر همکارانش فقط با استادان و سازمانهای دانشگاهی و دانشجویان و وزارت علوم در ارتباط باشد، با حکومت، فرح پهلوی شهبانو، هویدا، فلان آخوند، سرلشکر پاکروان رئیس ساواک، فلان عضو ساواک، گروههای راضی و ناراضی، طرفداران دکتر مصدق و جز آن در ارتباط بوده است، چنان که در دو دههٔ اخیر نیز به نوعی دیگر با آخوندهای حاکم و مخالفانشان بی ارتباط نیست. او در اوائل انقلاب اسلامی، دو سه بار گرفتار زندان اسلامی شد و بیش از سی ماه در زندان بود. درزندان هم از راه و رسم خود عدول نکرد؛ باهیأت حاکمهٔ زندان در حد ممکن ارتباط برقرار می کرد. چنان که اگر قرار بود فلان بندِ زندان را تعمیر کنند، همراه جوانان زندانی به عملگی و زنبه کشی می پرداخت تا سید اسدالله لاجوردی معروف به او گفت: آقا، این کار برای جوانان است نه برای شما. بر اساس این گونه آشنا ییها به شرحی که نوشته است توانست محل اقامت زندانیان بهائی را که نامناسب بود تغییر بدهد. درزندان با دو سه هم بند، که با شاه و خانوادهٔ سلطنتی از نظر کار اداری خود در ارتباط بوده اند، اطلاعاتی دربارهٔ وضع مالی افراد این خاندان کسب کرد، و از هم بندِ دیگر که آرشیتکت و هنرشناس بود و با فعالیتهای شهبانوی ایران آشنا به گفتگو پرداخت.

سرانجام حکم براءتش صادر و از زندان اسلامی آزاد شد. ناگهان آن مرد بسیار شیکپوش آراسته در رژیم پیش، خود را به هیأتی در آورد عجیب. ریشی انبوه تقریباً تمام صورتش را پوشانید، فکل و کراوات و کت و شلوارهای دوخت فرنگ را به کناری گذاشت و با شلوار و کتی سیاه اطو نشده در همه جا در ایران و اروپا و امریکا ظاهر شد که هزار رحمت به لباس آخوندهای خودمان البته در دوران پیش ازانقلاب. بدین جهت آراء مختلفی دربارهٔ او وجود دارد. اسلامی ها می گویند تئوریسین رژیم فاسد شاه بوده است و با تشکیلات اداری فرح ملعون همکاری می کرده است. طرفداران رژیم پیش می گویند با

آخوندها سر و سرّی دارد. حتی بعضی را عقیده بر آن است که در زندانی شدن او هم حرف است! وقتی از زندان آزاد شد و به پاریس رفت و بار دیگر در یونسکو در مقام مهمی به کار مشغول شد، چون روزنامهٔ کیهان در تهران به پای او می پیچید که این مرد چنین و چنان است و ضد انقلاب است و در یونسکو برای انقلابیون مسلمان نسخهٔ تساهل و مدارا می پیچد و غیره. نراقی برای جوابگویی به حضرات راه افتاد و رفت به تهران تا تکلیف خود را با کیهان - یعنی بخشی مهم از حکومت اسلامی - روشن کند. نویسندهٔ این سطور اگر درموقعیت دکتر نراقی قرار داشت و از زندان اسلامی رها شده بود، هرگز و هرگز خطر نمی کرد و به پای خود به قتلگاه نمی رفت. ولی دکتر احسان نراقی که شبیه هیچ کسی جزدکتراحسان نراقی نیست، به دیدار اصحاب کیهان رفت. آنها با او در سال ۱۳۷۳ چهار ساعت مصاحبه کردند که در چهار شمارهٔ کیهان در همان سال چاپ شد.

مصاحبه کنندگانِ پرونده ساز که تصمیم داشتند دمار از روزگار وی برآورند، اول نظر او را دربارهٔ فتوای «امام خمینی» دربارهٔ قتل سلمان رشدی پرسیدند. جواب او این بود که فتوا درست بوده است، به علاوه این اولین باری بود که کسی رو در روی غربیان ایستاده است. ولی کار شما دو ایراد دارد، یکی آن که «تکلیف شرعی» قتل سلمان رشدی را با تعیین «جایزه» به صورت یک امر مافیایی درآورده اید، بعد هم تاکنون هیچ کسی کتابی در توجیه اقدام «امام» برای ایرانیان و خارجیان ننوشته است. اصحاب کیهان پی در پی بر ضرورت قتل سلمان رشدی تأکید می کردند و به او می گفتند که در فرنگستان بایست در ضرورت انجام این امر دست به کار می شدی. جواب دکتر نراقی به آنان این بود که در کشورهایی که سالهاست مجازات اعدام، حتی برای قتل، لغو شده است چگونه می توان ضرورت قتل کسی را توجیه کرد که به پیامبر یک مذهب مهم جهان اهانت کرده است و... شگفتا که نراقی پس از چهار ساعت «بازجویی» نه «مصاحبه» از دست «اصحاب کیهان» جان سالم به در برد. البته بسیار ممکن است کسانی که دور از ایران نشسته اند و در تیررسِ حکومت اسلامی ایران نیستند، بگویند، دکترنراقی در پاسخ همان پرسش اول بایست مردانه می گفت که فتوای امام صد در صد خطا بوده است. سؤال این است که اگر ایشان در محاصرهٔ اصحاب کیهان بودند، چنین می کردند؟ پاسخ بنده آن است که: نه.

این مطالب را نوشتم تا خوانندگان پیش از طرح مباحث کتابِ آن حکایتها با خلقیات دکترنراقی آشنا شده باشند، و باز پیش از آن که به معرفی کتاب بپردازم، این موضوع را باید بنویسم که بنده به دکتر نراقی از این نظر به دیدهٔ احترام می نگرم که او در دو دههٔ اخیر، که در حکومت اسلامی ایران، «امت اسلامی» جای «ملت ایران» را گرفته است،

همچنان به «ایران» می اندیشد و دربارهٔ ایران قلم می زند، چنان که با تصویب یونسکو کنگرهٔ جهانی فردوسی را در ایران عَلَم کرد که دولت اسلامی مطلقاً با آن موافق نبود و نمایندهٔ ایران حاضر نشده بود در ذیل این پیشنهاد امضای خود را بگذارد چون به عقیدهٔ او فردوسی در شاهنامه از شاهان سخن گفته بوده است. سرانجام وقتی عدهٔ قابل توجهی از نمایندگان دیگر کشورها این پیشنهاد را که به توسط نراقی تهیه شده بود امضاء کردند، نمایندهٔ ایران اسلامی نیز با اکراه آن را امضا کرد! دکتر نراقی درموارد دیگر نیز در سنگر جهانی یونسکو از میراث فرهنگی ایران و تاریخ ایران در قبال تندرویها و بی مهریهای حاکمان ایران نسبت به گذشتهٔ ایران - در حد مقدور - دفاع کرده است. کار دکتر نراقی با برخی از هموطنان ما قابل قیاس نیست، یعنی کسانی که در رژیم پیش از حداکثر امکانات استفاده می کردند، و اینک در این سالها، نه در دفاع از یکی از کارهای آن رژیم، که حتی خودشان متصدی آن بوده اند، سخن می گویند، و نه در تقبیح یکی از کارهای نادرست حکومت اسلامی کلمه ای بر زبان می آورند، آنان مردان فاضلی هستند، ولی با یک دانشمند مراکشی و یمنی و تونسی تفاوتی ندارند. از ایشان حتی شنیده نشده است که در «خلوت» از تغییر نام «خلیج فارس» به «خلیج عربی» کلمه ای بر زبان آورده باشند، نوشتن و استدلال کردن پیش کش آنان. روزی هموطنی که در این باب با خشم و غضب سخن می گفت، از بنده پرسید سکوت دربارهٔ خلیج فارس چرا؟ کسی در آن جلسه جواب داد آنان مردم آینده نگری هستند، حساب می کنند ممکن است در اوضاع و احوال موجود، روزی عربستان سعودی یا عراقِ صدام حسین زمام امور جهان را به دست بگیرند. اینان، در آن شرایط محتمل نیز نمی خواهند چیزی را از دست بدهند. نراقی هر عیبی داشته باشد از قماش این محققان و فضلا و استادان نیست.

و اما کتاب «آن حکایتها». مصاحبه کننده در پیشگفتار نوشته است که حاصل مصاحبه با دکتر نراقی هزار صفحه ای شد. دکتر نراقی آن را زیر و رو کرد و دویست صفحه ای از آن را برگزید و در هر جا لازم می دانست تغییراتی داد وآن را به تهران برد تا به چاپ برساند. و گفت بقیه می ماند برای وقت مناسب. دکترنراقی قطعاً با توجه به این که می خواسته است کتاب را در تهران به چاپ برساند، با آگاهی از سلیقهٔ دست اندرکاران حکومت، مطالبی را که فکر می کرده است ممکن است مانع از نشر کتاب شود، از مصاحبه حذف نموده و یا به اشاره ای به آنها بسنده کرده است. چنان که از خمینی و خامنه ای و امثال ایشان تقریباً ذکری نکرده است. قسمتی از کتاب مربوط است به خاطرات او در زندان که در آن مطالب جالب توجهی به چشم می خورد. دربارهٔ بعضی از

عنوانهای کتاب نیز به حداقل اکتفا کرده، که از آن جمله است دکتر شا پور بختیار که دربارهٔ وی و سازمانش در پاریس از آغاز تا پایان، به یقین اطلاعات دستِ اولی داشته، ولی چرا چیزی دربارهٔ وی ننوشته و حتی از منابع مالی او سخن به میان نیاورده است؟

اما آنچه به نظر بنده این کتاب دکترنراقی را از دیگر آثارش ممتاز می سازد، آن است که وی در این کتاب، تا حدی قابل ملاحظه در نقش یک مورخ دربارهٔ شاه، شهبانو، دکتر مصدق، آیت الله کاشانی، سرلشکر پاکروان، هویدا، فردوست، نهضت ملی سخن گفته است، یعنی برخلاف شیوهٔ مرسوم در بین «روشنفکران»، صفات مثبت و منفی آنها را برشمرده و از هر یک از آنان چهره ای سفیدِ سفید یا سیاهِ سیاه ارائه نداده است. چنان که فی المثل دربارهٔ محمد رضاشاه نوشته است: همهٔ تلاشهای او برای پیشرفت و اعتلای ایران بود. به گواهی مدارک موجود در مذاکره با خارجیان از خود صلابت و صلاحیت کافی نشان می داد و برای حفظ مصالح ایران می کوشید که نمونهٔ آن مذاکرات وی با صدام حسین در الجزایر است. او آرزو داشت ایران به درجهٔ کشورهای درجه اول صنعتی جهان برسد. او نیروی دریایی و هوایی مجهزی ساخت تا دشمنانی نظیر صدام حسین جرأت شبیخون به کشور ما را نداشته باشند. از کوشش شاه برای جلوگیری از پیشرفت اسرائیل در ۱۹۷۳ در کانال سوئز نیز یاد کرده است که به تقاضای انورسادات از نیکسون خواست به اسرائیلی ها فشار بیاورد که مؤثر واقع شد. ولی در کنار این محاسن، نوشته است: او درسالهای اخیر، برخلاف سالهای اول پادشاهی اش متفرعن شده بود، بارجال مجرب و سالخورد رفتاری فروتنانه نداشت، رجالی را که سالها در خدمت او بودند به سخره می گرفت و نظریات خیرخواهانهٔ آنان را مورد توجه قرار نمی داد. حاضر نبود موفقیت رجال را در امور مملکتی بپذیرد، از کسانی چون قوام السلطنه و دکتر مصدق و دکتر امینی و ابتهاج قدردانی نکرد. علاوه بر تحقیر برخی از رجال ایران، حتی به نوشتهٔ امیراسدالله علم، روزی از جان کندی نیز با عنوان «احمق» یاد کرده است. درجای دیگر نوشته است که شاه شأن خود را اجل از این می دانست که از خریدهای نظامی پورسانتاژ بگیرد. در ضمن از توجه فوق العادهٔ شاه به ساواک و نصیری نیز به شدت انتقاد کرده است

از شهبانو فرح، با تجلیل یاد کرده است، از جمله برای جمع آوری آثار هنری گذشته و حراست آنها، کوششهای وی در زمینهٔ هنرهای تصویری و نمایشی، فستیوال سالانهٔ حماسه های ملی و نقالی و جشنوارهٔ طوس، ایجاد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تشکیل مراکزی برای نگهداری کودکان عقب ماندهٔ ذهنی و تحقیق دربارهٔ علل آن و دهها مورد دیگر. و این در حالی ست که در حکم دادگاهی که دکتر نراقی را تبرئه کرده است از

شهبانو با عنوان «فرح ملعون» یاد شده است. ولی با تمام این تفاصیل، این سوال مهم را مطرح ساخته که در جلسهٔ کذایی که برای زندانی ساختن هویدا نخست وزیر، در حضور شاه تشکیل شده بوده است، چرا فرح در صف موافقان قرار گرفته و یا سکوت کرده بوده است، در حالی که به قول نراقی، هویدا در مواردی نسبت به وی رفتاری برادرانه داشته است. در مورد دارایی شاه و خانواده اش بر اساس گفتگوهایی که درزندان با هوشنگ رام و دو سه تن دیگرداشته است، مجموع دارایی را حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلار برآورد کرده است نه رقم ۲۳ میلیارد دلار که حاکمان اسلامی بر آن پای می افشردند، و نیز افزوده که قسمت اعظم این رقم متعلق به شاه نبوده است.

از دکتر مصدق بارها به نیکی یاد کرده است. ملی شدن نفت را نتیجهٔ اقدام مصدق و کاشانی می داند و می افزاید که کاشانی تنها رهبر مذهبی نبود. او از زمانی که در عراق با انگلیسها درگیر شد مردی سیاسی بود. ملی شدن صنعت نفت را کاری بسیار مهم خوانده و معتقد است کار مصدق اگر به ناکامی نمی انجامید در کشورهای جهان سوم می توانست منشأ اثر باشد. ولی تأکید کرده است که دکتر مصدق سخنان هندرسون سفیر امریکا را که علی پاشا صالح برای او ترجمه می کرد بدین مضمون که این آخرین پیام دولت امریکا برای حل مشکل نفت است نادیده گرفت. به پیشنهاد دوم بانک جهانی که به نظر همهٔ کارشناسان بهترین پیشنهاد ممکن بود، وقعی ننهاد و فرصت را از دست داد. قضاوت او به طور کلی دربارهٔ مصدق چنین است: «به لحاظ فردی انسان پاکی بود، ولی در علم سیاست خیلی تک رو و خودبین بود. هیچ کس را نمی دید؛ نه شاه، نه کاشانی، نه واقعیتهای بین المللی و نه حتی رفقای خودش را ...». او به این که مصدق رهبر سیاسی بوده است و کاشانی رهبر دینی، اعتقادندارد و دلائل خود را نیز نوشته است. سهم کسانی چون دکتر بقائی، مکی و حائری زاده را در ملی شدن صنایع نفت نادیده نگرفته است. رفراندوم دکتر مصدق را رد کرده و می نویسد در حالی که کسانی مثل دکتر حسین فاطمی وی را به شدت به این سمت می راندند و مصدق آنان را تأیید می کرد، به سخن دکتر صدیقی ادنی توجهی نکرد که به او گفته بود: آقای دکتر، این رفراندوم حکم کسی را دارد که «بر سرِ شاخ، بن می برید»، بُن شما، قانون اساسی ست. و دربارهٔ عزل دکتر مصدق نوشته است «شاه مصدق را در قانونی ترین شرایط عزل کرد. برای این که او [با رفراندوم] کار غیر قانونی کرده بود». به نظر او البته مسألهٔ کودتای ۲۸ مرداد چیز دیگری ست؛ معلوم است که ۲۸ مرداد ساخته و پرداختهٔ انگلیسیها بود. و نیز این نکته را از نظر دور نداشته است که مصدق و کاشانی هر دو در محاصرهٔ کسانی بودند که آن دو را از یکدیگر دور می ساختند، و «سوء

تدبیر هر دو مرد بود که ما را به آن نقطهٔ فاجعه بار کشانید».

لبهٔ تیز حملهٔ او متوجه کیانوری و حزب توده و سازمان مجاهدین خلق و ساواک است (از زمان ریاست نصیری). او مواردی را متذکر شده است که ساواک گزارشهای دروغ به شاه می داد، ازجمله سفیر ایران در سوریه گزارش داده بود که امام موسی صدر در مجلس ختم دکتر شریعتی شاه را مورد انتقاد قرار داده که مطلقاً چنین نبوده است.

از دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشگاه تهران به مناسبت دادن بورس به دانشجویان خارجی به منظور تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به نیکی یاد کرده و نوشته است عدهٔ زیادی از کسانی که در این سالها در دانشگاههای خارجی متصدی کرسی زبان و ادب فارسی هستند همان بورسیه های دوران دکتر سیاسی هستند، چنان که اقدام مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر را در انتخاب رایزنهای فرهنگی که عموماً افراد دارای صلاحیتی بودند مورد ستایش قرار داده است.

در این جا باید اضافه کنم آنچه را که وی دربارهٔ کسانی چون شاه، فرح، هویدا، مصدق و جز آنان نوشته، ممکن است همه صد در صد درست نباشد، ولی حسن کار او آن است که از هر یک از اینان برخلاف شیوهٔ مرسوم در زمان ما، امامزاده ای نساخته است تا به عنوان «متولی» امامزاده به جمع آوری نذورات بپردازد و در ضمن اجازه ندهد کسی بگوید بالای چشم ایشان ابرو است.

در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نوشته است که جمهوری اسلامی برخلاف سیاست دویست سال گذشتهٔ دولتهای ایران وابسته به خارجی نبودهٔ است، «منتها شور و شوق انقلاب و بی تجربگی رهبران، مشکلات دیگری به وجود آورد که به سیاست جدید جمهوری اسلامی صدمه زد...». در این اظهار نظر آقای دکتر نراقی جای حرف است و آن هم جای حرف بسیار.

و اما مقالهٔ «ظهور خاتمی» نوشتهٔ آقای دکتر نراقی (به نقل از هفته نامهٔ توانا، سال۲، شمارهٔ ۳۶، مورخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۸)، «چشم اسفندیار» کتاب «آن حکایتها»ست. زیرا خاتمی از مهره های تقریباً اصلی حکومت اسلامی ست و مورد تایید کامل حکومت. اگر چنین نبود در دورهٔ اول انتخابات ریاست جمهوری از بین عده ای متجاوز از ۲۵۰ کاندیدا یا بیشتر، فقط صلاحیت وی و سه تن دیگر مورد تصویب قرار نمی گرفت. او هنگامی انتخاب شد که حکومت اسلامی پس از صدور حکم دادگاه میکونوس در انزوای مطلق قرار گرفته بود و کشورهای اروپایی سفرای خود را از ایران فراخوانده بودند. اقدام حکومت در قرار دادن خاتمی در برابر به اصطلاح کاندیدای دولتی، «خدعه» ای بود بسیار

مؤثر. قتلهای زنجیره ای، توقیف بی حد و مرز روزنامه ها و زندانی کردن مدیران آنها، تار و مار کردن دانشجویان در موارد متعدد و دهها نمونهٔ دیگر همه در دوران خاتمی روی داده است. اگر بپذیریم که مخالفان همهٔ راهها را برای اصلاح مملکت به روی او بسته اند، خوشبختانه درِ «استعفا» همیشه به روی او باز بوده است.

در این مختصر بنده تنها به برخی از مطالب کتاب اشاره کرده ام، آن هم اشاره ای کوتاه. کتاب را باید به دقت خواند زیرا اطلاعات نسبةً قابل توجهی از تاریخ معاصر ایران در این کتاب به چشم می خورد.

امید است مؤلف محترم آن هشتصد صفحهٔ بقیهٔ مصاحبه را نیز بخش به بخش به حلیهٔ طبع بیاراید.

رضا پورحسینی

«فرهنگ عمومی فارسی به آلمانی و آلمانی به فارسی»
تألیف خسرو ناقد

Langenscheids Universalwörterbuch, Persisch-Deutsch, Deutch-Persisch, von Khosro Naghed, Berlin 2002.
480 Seiten. ISBN: 3468182503. 10.95 E

نقد منصفانه و بررسی دقیق فرهنگهای دوزبانه کاری ست دشوار و خطیر. با تورقی در فرهنگ زبان و نگاهی به مدخلها و معادلها و مترادفهای آن، نمی توان به سادگی به نقاط ضعف و قوت این نوع کتاب پی برد و دربارهٔ آن داوری کرد. لازمهٔ نقد و بررسی کارشناسانهٔ فرهنگ زبان، کندوکاو در اجزاء آن، به کارگیری مدام و استفادهٔ هدفمند از آن است. کاری که البته زمان می خواهد و در کوتاه مدت میسر نیست. اما از سوی دیگر علاقه مندان و خریداران این نوع کتابها از صاحبنظران و منتقدان کتاب و در واقع از نشریاتی که تمامی یا بخشی از صفحات خود را به معرفی و نقد و بررسی کتاب اختصاص می دهند، انتظار دارند که در انتخاب فرهنگ زبان مورد نیازشان، آنان را راهنمایی کنند و یاریشان دهند.

یکی از راههای بررسی فرهنگهای دوزبانه، مقایسهٔ معادلها و مترادفهای زبان مقصد (در برابر زبان مبدأ) است. به این ترتیب که مدخلی را که در تمام فرهنگهای موجود ثبت شده است در نظر گرفت و سپس برابرنهاده ها را به لحاظ درستی و دقت، با هم مقایسه کرد.